



گاهنامه فرهنگی، اجتماعی و سیاسی طنزیم

سال اول / شماره اول / اردیبهشت ۱۳۹۴



سرمقاله

سلام

۱. پس از قرن‌ها تلاش، موفق به چاپ اولین شماره‌ی نشریه تون!

شدم. کفتم "نشریه تون" چون قراره موضوع هر شماره رو شما تعیین کنید. این اولین

شماره رو هم، زیگه به بزرگی خودتون ببشین که بدون هماهنگی باهاتون چاپ کردیم، زیگه تکرار نمیشه!

۲. حقیقت پس از شادروان "ستون آزاد" جای یه نشریه‌ی طنز توی برترین دانشگاه کشور (از لحاظ فعالیت‌های فرهنگی و...)

برپوری مس می‌شد. واسه همین تصمیم گرفتیم برای ادامه راه اون مرموم مغفور در جهت تنظیم کردن طنز خون شما دانشوهای عزیز "طنزیم"

رو راه اندازی کنیم.

۳. میکن یه سوزن به فودت بزنی یه چوال دوز به بقیه!

پس اول سوزن: این شماره قرار بود خیلی وقت پیش به دست شما برسه ولی متأسفانه به خاطر تبلی ما ماکول شد به اردیبهشت ۹۴. پس بابت این

کم کاری از همتون عذر میخوایم.

و اما چوال دوز: از همین جا به همه مویدات کوره زمین هشدار میریم که زره‌های آهنین بر تن کنند تا آگه یه وقت چوال دوز ما بهشون خورد شاکلی

نشن، هیچ کس از دست ما در امان نخواهد بود حتی شما دوست عزیز! از ما گفتن بود.

۴. دست مرخصاد به دکتر یوسفی و زیر مجموعه‌ی ممتزم مدیریت فرهنگی به خاطر همکاری هاشون.

۵. تبریک روز معلم به همه اساتید کل دانشگاه، این آفر ترمی هوای دانشبوها رو داشته باشین.

۶. از همه طنزهای دانشگاه دعوت به همکاری می‌کنیم. منظور از طنز، جماعت طنز نویسه نه... (فواهشاً این اول کاری واسمون در در سر دست نکنین، ما

بچه‌های فوی هستیم!)

طیبه نورسته



تفاوت فرهنگ شهروندی و شهروند فرنگی

باور کنید آنها هم دو چشم و دو دست و دو پا دارند، می توانند حرف بزنند، می بینند، گوش می کنند و مثل ما می فوایند و صبح وقتی از فواب پا شدند، صبحانه می فوئند و به سرکار یا دانشگاه می روند. پس تفاوت در چیست؟

پرا همیشه در میانگین ها و متوسط های ارائه شده توسط سازمان های جهانی ما عقب تر هستیم؟ پرا همیشه درها می زنیم؟ باید قبول کنیم که اگر در همه چیز هم که بد باشند، اگر قتل و غارت و زوری هم کنند، اگر پیمان شکنند و حتی اگر جزء کشورهایی باشند که تغییرمان کرده اند، حداقل در این قلم چنستانان چور است. در فرهنگ مدرن و فرهنگ شهروندی داشتن...

فقط کافی است چند میلیون تومان ناقابل بگذارد در جیب مبارک و یک سفر زیارتی، مثلاً برای دیرن مسابده تاریخی ساخته شده در زمان اسلام، به همین کشورهای اروپایی داشته باشید.

فرهنگ شورنشینی

همین چند وقت پیش بود که با دوستم به قصد زیارت حرم مطهر از دانشگاه بیرون آمدیم. سوار اتوبوس که شدیم ناگهان دوستم یک سقلمه به من زد و گفت: " یعنی واقعاً از این جور آزما بازم پیدا می شه؟ " بعد من را با نگاهش به طرف فروری هدایت کرد که توی اتوبوس، تأکید می کنم توی اتوبوس تفته می فوئند و پوستش را با دهانش تف می کرد روی زمین! هر چند رقیقه یک بار هم با پاهایش پوست تفته ها را به سمت صندلی پشتی راهنمایی می کرد که کلند کسی متوقف نشود این عمل افتخار آمیز متعلق به اوست!

با این حال من فیلی از دیرن این صفت تعجب نکردم! کافی است روزی به فوابگاه بیایید تا چنین حرکتی را از قشر فرهیفته ی " دانشو " ببینید...

فرهنگ فوابگاهی

فرهنگ فوابگاهی جزئی از فرهنگ آپارتمان نشینی است و فرهنگ آپارتمان نشینی جزئی از فرهنگ شهروندی. در حال درس فوئند و تمرکز روی مقوله ی معنی از زبان روسی به نام ضمایر بوزم اما صدای آهنگ سبزواری اتاق کناری بوزم را به لرزه می اندازد و از فود بی فوئند می کند. در همین حالت اتاق روبرویی برای روکم کنی و نشان دارن اینکه از آهنگ های مملی تنفر دارد و "به روز" است؛ صدای لب تاپش را به غایت می رساند و به

مُو برکشتَم

سلام

مالتان فوئنه؟ فوشین؟ سلامتین؟ فوش میگزیه؟ امیروارم یاراتا قطع نرفته بشه... اونایی که مُو میشنسن که هیپی ولی اونایی که نیشینسن از اونایی که میشنسن پیرسن مُو کیتم؟ شوفی کیردم؛ مُو یک دانشجوی کم سواد تازه به دوران رسیده یم. ولی فب شناسنامه یم!! به شدت هم روی لوبه م تعصب یم، اصن مِشیره و لوبه ی شیرین بین الملیش! مُو تو یک نشریه ای بوزم به اسم "ایما" بعد از ایکه تو لیک نشریات دانشگاه قهرمان رفتم! بپه ها تصمیم کیریفتن تو اوج فذرافظ کنن و ریکه ایما پاپ نرفت. موبم بیکار رفته بوزم و بی پول تا ایکه یک روز به پست ای بپه های "طنزیم" فوئدم؛ بوم یک پیشنهاد توب مالی دارن. تازه قراره مالیاتشم فودشان برن(مکه مُو چم از کی رُش کِمتره) حالا جدای از ای مسائل، فزاولیلی بپه های فوئین، ازشان فوشم آمده، درسته صفرکیلومتر اولین نشریشانه ولی فب با کمک شما راه میفتن(از همینپه دستانه بری همکاری میفشارم)

فب به سیلامتی مٹ که ای مذاکرات 1+0 هم به نتیجه رسید و قراره همه به فوئی و فوشی برن سر فانه زندگیشای از ای به بعد آهنگ رسمیمان بشه؛ همه چی آرومه ما فقدر فوشالم، هر چند از یک طرف تارامتم که از ای به بعد تیلویزیون پی مبه فبش کنه ولی فب رکه فزاولیلی ای مذاکرات از ای سریالای ترکی هم طولانی تر رفته بود.

همراه آهنگ، فود نیز زمزمه ی بلندی می کنن؛ اتاق انتهای سالن برای اینکه بگوید چیزی در پننه دارد سازش را برمی دارد و می نوازد. در همین حال و هواس که صدای بلندی از دانشجوی رشته میم.شیمی (مهندس شیمی) اتاق سمت راستی می آید (پرا رفتی پرا من بی قرارم...) مثلاً می فواهد اعلام کند از فوئنده های این مرز و بوم چیزی کم ندارد! تمام این حالات و اوصاف را در ذهن فود مپسم کنیده؛ سر و صدای فراوان، فط آهنگ های کوناکون، جدال همیشگی آهنگ های قریبی و جریده، صدای ساز، صدای دانشجوی رشته میم.شیمی، فزولند کردن زیر لب و کلتار، رفتن با فود برای ففظ کلمات روسی، که ناگهان فروری از ابتدای سالن - کنار آشپزخانه - با صدای تند و زننده و فریادی از سر فشم و دلسوژی می گوید؛ راننده ی این کتری زرده کیه؟ آقا کتریتون پرواز کرد! (تکرار این جمله برای دومین و سومین بار)

آفر در یکی دو تا نیست که! به همه ی موارد مذکور، رفت و آمدهای نابه هنگام و شانه ی دانشویان در راه روی تنگ فوابگاه، صدای غرغش کربه ی زیر درفت معوطه فوابگاه، زور آزمایی دو دانشوی در طبقه ی بالا جهت کسب مقام قوی ترین مرد اتاق و... را هم اضافه کنید. مطمئن باشید اگر شما هم در چنین موقعیتی قرار می گرفتید، مثل من دچار افتلالات هورمونی می شدید چرا که نمی دانستید الان باید بفنید، کربه کنیده، کلافه شوید، عصبانی شوید، با سر بروید توی در، روی زمین قل بفوئید....

ادامه دارد...

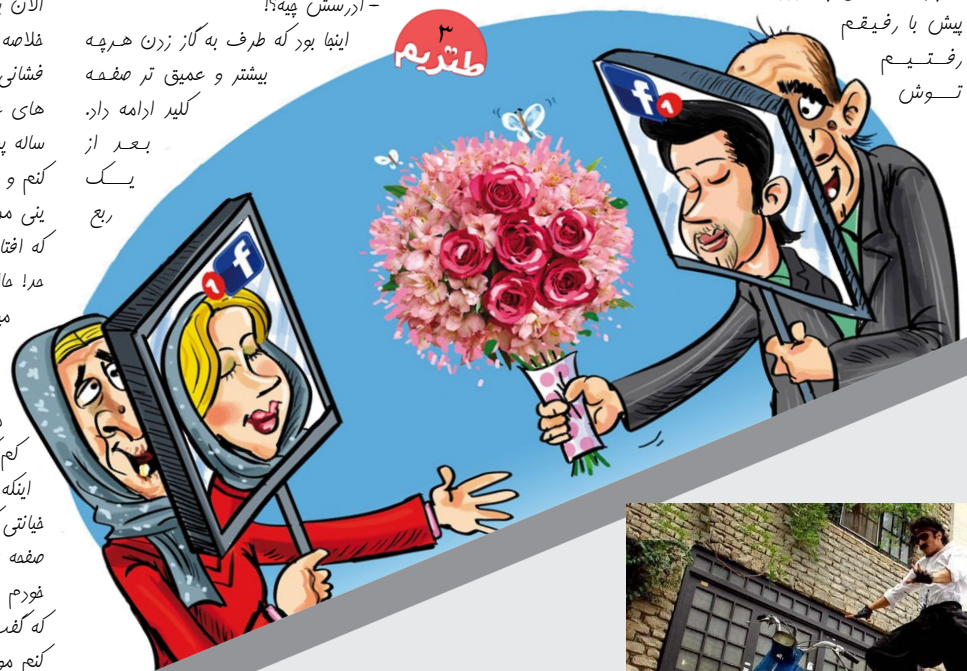
مسین اصغری(زبان و ادبیات روس ۹۲)

فیض بوک

به دوستم میکم منم میفوام عضو فیس بوک بشم باید پکلا کنم؟ میکه؛ تو همون نقطه بازی تو بکنی موفق تری! فب آفه پر...!!!

این شد که تصمیم گرفتم فورم وارد فضای مبارزی بشم و به صفه توی فیس بوک برای فورم دست و پا کنم. فورم که نت نداشتیم مبیور شدم برم کافی نت. به متصدی اونجا گفتم میفام برم تو سایت "بوجولی دات سوم". طرف با پشما می کرد شده به اندازه ی شعاع کره ی زمین به من نگاه کرد و گفت: جاااان؟ پی فرمورین؟ فکر نکنم همین سایتی ویور داشته باشه!

چرا بابا همین چند روز پیش با رفیقم رفتیم توش



دوباره با پشمای فیس گفت: عمو جان برو کنار بذا فورم برات ردیفش میکنم.

بالافره با کمک اون آقا که انصافاً دمش گرم. ما هم تونستیم توی این شبکه اجتماعی عضو بشیم. از اون روز به بعد کارم شده بود فیس کردی و ولکردی توی گروه های مقلت و ماخل فیس بوکی یا بهتره بگم فیض بوکی!

آقا هر جا می رفتم می دیدم یکی از سقف آویزون شده داره از خودش عکس می گیره یا از کوچ مورچه ها و مصابه باهاشون فیلم گذاشته. یکی از خودش عکس گرفته بود پایش نوشته بود: "من در فوای یهوئی" دو تا عکس پایین تر. همون عکسو دوباره گذاشته و نوشته: "من الان کم کم میفوام از فوای بیدار شم" و باز پایین تر "من الان بیدار شدم ولی هنوز پشمامو باز نکردم" و ...

فلاسه صد تا عکس ریگه با همین فیکور و سیل جان فشانی هایی که برایش شده بود. از همه برتر شکست های عشقیش بود که از در و دیوار می ریفت. به دفتره ساله پست گذاشته بود "عشقم را در نخ سیکاری دور می کنم و به فضا می فرستم تا همه جا پر شود از یاراش"

ینی من تا دو روز پیش فکر می کردم این ته سیکارایی که اختاره توی کوچه و خیابون پوکه ی ترقه اس! در این در! حالا این یک الف بچه تمناً دور سیکارشم حلقه ای میده بیرون! والا!!!

تمت تاثیر محیط برپوری چهار شکست عشقی شده بودم. با فونرن این مطالب همش احساس می کردم یکی بهم فیانت کرده و ترکم کرده! ریگه کم کم کارم داشت به دارالمیان کشیده می شد. تا اینکه به روز درمالی که داشتم به عشق فیالی شورم و فیانتی که بهم کرده بود فکر می کردم یهو پشمام اختار به صفه ی نقطه بازییم که چند هفته پیش کشیده بودم تا با فورم بازی کنم! همون جا بود که یاز حرف دوستم اختارم که گفت من اگر نقطه بازیمو به صورت مرغه ای دنبال کنم موفق ترم و نافورگاه منتول شدم و میراث "مارک زوکر برگ" رو به خودش پس دارم و صفه ی بازیمو بغل کردم.

با یلا آوری اون روز توی کافی نت که چه جوری فورمو مسئله کردم و با کلی اعتماد به نفس و بیرون زره ای اطلاعات فواستم فورمو موفه جلوه برم کلی شرمند شدم.

مرغای بابای فدا میازم توی کوشم می پیچید که می گفت: پسریون هر وخ فواستی کاری انجوم بری تا فوب زیر و بم اون کارو در نیاوردی وارد کورش نشو که برپوری فیتبله بیچ میش! کسی که بدون تحقیق هرکاری انجام میده هرچی به فورمش میدن قبول میکنه و متوجه فوب و برش هم نمیشه.

بعله... منم از اون روز به بعد تصمیم گرفتم که به نصیحت بابام و البته پیشنهاد دوستم عمل کنم و الاثم که چند سال از اون ماجرا میگذره یک کانون نقطه بازی مرغه ای با مدیریت فورم اختار کردم و این بازی به ثبت جهانی رسوندم و راستی راستی برای فورم کسی شدم.

اینناس که آدم به این تنبیه می رسه که نصایح بزرگترا بهترین نعمته و دوست فوب بزرگترین شانس... منم که لوک فوش شانس!

سارا توسلی
زبان و ادبیات فرانسه ۹۰

فدریکا فانوم نداشت نیره. آمدن یک پیزی فوانرن به اسم "حکلت شیت" فک کنم یک پیزی تو مایه های شیربغا و مهریه و ایور پیزیایه ولی فک نکنم جواد زیر بار رفته بشه. زرنگ تر از ای مرغایه. ها فدایی فیلی قبولش کردم...

تازگی یکی از مستولای مقرر مملکت گفته او بنده فدای قبلی کار بری کردی؛

راجع به هلوکاست حرف زده، اونا ناراحت مرن، ای اخسانه نیست، راستگیه!

فیلم مهمه! اصن هیتلر پسر بریه(ای تیکه ر مؤ فورم گفته) بعرض گفته البته او قدرایم که اونا میکن نبوده! پیاز داغشه فیلی زیاد کردن!!!

فب عایی جان! نوکرتم! آله او بنده فدای عرف بری زره بری پی همو مرغه دوباره فورم میزنی؟ آگم مرغش حق بوده که ریگه ای مرغایه؟

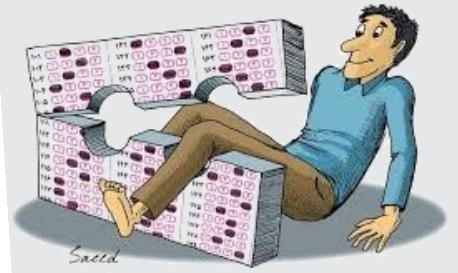
اصن به قول فامیل دوره؛ مؤ رگه مرغی نیرم. زت زیار جواد شفته



به مناسبت روز پدر

هم چو گلبرگی رها در باد باش
 زلف خود را شانه کن با شانه ات
 شعر طنزی یا که آوازی بخون
 نازتـان امروز دارد مشتری
 کادویی را کرده در کاغذ نهان
 می شود بر قلب کاغذ منعطف
 می کنی با عشوه کاغذ را تو باز
 می پری از جا تو مانند فشنگ
 می نشینی با نگاهی بر افق
 صد تشکر می کنی از این خرید
 فرق هایی می کند خیلی خفن
 روز ولخرجی مردان خدا
 بوده این سنت ز ایامی قدیم

روز مرد آمد دگر سرشاد باش
 روز مرد آمد بشین در خانه ات
 روز مرد آمد غم از دل کن برون
 روز مرد آمد بزن سوتی قوی
 روز مرد آمد عیالت مهربان
 کادویی در رنگ های مختلف
 می دهد آن کادو را همسر به ناز
 می پرد بیرون دو جوراب قشنگ
 می شود جاری ز چشمت اشک شوق
 می کنی بر پا تو جورابی جدید
 روز مرد آمد ولی با روز زن
 روز زن روزی ز زر هست و طلا
 روز مردان روز جورابی ضخیم



دانشگاه

روز ننگور توی دانشگاه
 یارم آمد ویسوی دانشگاه
 کاش می شد که می پیشم من
 جره ای از بسوی دانشگاه
 رهسپار بهشت می گشتم
 می نشستم به کوی دانشگاه
 پیشم بنده که هیچ سیر نکشت
 از نگاه به روی دانشگاه
 لظاتی به یار ما هم باش
 ای که میری به سوی دانشگاه
 عاقبت آمد و منور شد
 پیشم ما هم به روی دانشگاه
 تیپ بعضی کمی عوض تر شد
 دیده شد تار موی دانشگاه
 عه ای هم عروسی است انگار!
 برده اند آبروی دانشگاه
 بس که تمرین و درس و مشق زیار
 شده تمیل توی دانشگاه
 بعد کالی مشقت و زحمت
 فسته از های و هوی دانشگاه
 جات قالی به سلف می رفتیم

کاهنامه فرهنگی، اجتماعی و سیاسی طنزیم /
 سال اول / شماره اول / اردیبهشت ۱۳۹۴

شماره مجوز: ۹۴۲۶

صاحب امتیاز: جامعه اسلامی دانشجویان

مدیر مسئول و سردبیر: طیبه نورسته

هیأت تحریریه: حسین اصغری، سارا توسلی،

سید عمیر علیزاده، فاطمه علی قنیا، ممد رضا

نذرت.



طرح منظره را با ما تجربه کنید

کرافتیک

سایان

مفحه آرایشی نشریات دانشجویی، طراحی پوستر،
 بنر، بروشور، طراحی آرم، آموزش فتوشاپ، word
 رنجبر ۰۹۰۱۹۲۸۵۵۹۹ - ۰۹۳۵۷۹۶۰۵۹۹

جان! به به به بسوی دانشگاه
 وضع و اوضاع اقتصادی هم
 شده کوی هوی دانشگاه
 آخ! دیدی؟ باز هم اتوبوس
 رد شد از روی دانشگاه